

در زمین قرار دارد و هم در آسمان؛ هم از زمین تغذیه می‌کند و هم از آسمان. اساساً زمین زنده زمینی است که در آن گیاه و درخت یافت شود؛ این زندگی با باران آسمان آغاز می‌شود و بی‌سبزه و گیاه، زمین را خشک و مرده می‌نامند.

بنابراین، سبزی نشان زندگی زمین و زندگی زمین، نشان عنایت و رحمت آسمان می‌باشد.^۳ اما از میان گیاهان، درخت با افزایش ساقه و پراکندن شاخه‌ها و برگ‌ها در آسمان و با رقص برگ‌ها در نور و نسیم، نمایشی جذاب از یک زندگی برزخی میان فضا و زمین و نشانی فرح‌زا از سبزی و طراوت زمین و هوا ارائه می‌دهد. سایه درخت هم طبعاً پناه‌سوخندگان و رهروان خسته بیابان‌ها می‌باشد. برعکس، خشکی درخت و گیاه از مرگ زمین و قطع باران آسمان خبر می‌دهد. بنابراین، وضع وجودی درخت از جهاتی به انسان نزدیک و شبیه شده است که ذیلاً ملاحظه می‌کنیم:

شباهت وجودی انسان با درخت

الف. حیات برزخی

در ادبیات عرفانی، این ویژگی یعنی هیئت و حیات برزخی درخت، به هیئت و حیات برزخی انسان تشبیه شده است. انسان هم مانند نبات از زمین می‌روید و در فضا راست می‌ایستد. او نیز از زمین و از هوا تغذیه و تنفس می‌کند و از این جهت مانند درخت، هم به زمین و هم به آسمان تعلق دارد. در حقیقت انسان نیز مانند هر سبزه و گیاهی، در اصل به زمین تعلق دارد، ولی در رویدن و برخاستن از روی زمین، باز به عنایت آسمان و «نفخه الهی» نیازمند است. قرآن کریم این شباهت یعنی رویدن انسان را از زمین چنین بیان فرموده است: «والله انبتکم من الارض نباتا» (نوح: ۱۷).

ابن عربی (۵۵۸-۶۳۸ق) ضمن تفسیری بر این آیه، جسم انسانی را مانند سبزه و گیاهی (نجم) می‌داند که با «نفخه الهی» به درخت (شجره) تبدیل شده است:

فالجسم الانسانی کالنجم فی النبات لا یقوم علی الساق، فلا یرجع شجرة الا بوجود الروح المنفوخ فیه... فهو نجم بالاصالة و شجرة بالنفخ (ابن عربی، فتوحات، ج ۳، ص ۱۳۹)^۴

۳. کی نماید خاک اسرار ضمیر کی شود بی آسمان، بستان منیر؟ (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ب ۱۶۶۳)

۴. ابن عربی زندگی دو وجهی و برزخی درخت را در زندگی میان معدن و حیوان نیز می‌داند و در هر حال آن را مشمول امتیازات زندگی برزخی یعنی حضور در دو

تمثیل درخت و پیر و پرندۀ در نگاره‌های بهزاد

سید رضا فیض

reza.feiz@free.fr

در نگاره‌های بهزاد و مکتب هرات، غالباً درخت یا درختانی نقش بسته‌اند که گاه بر سر شاخه‌های آن‌ها مرغان و لانه مرغان نیز به چشم می‌خورد. در کنار یا در زیر درخت نیز پیری سپیدموی و سپیدروی ترسیم شده است که در فضای اطراف او هاله‌ای از حرمت و قداست احساس می‌شود. چنان‌که خواهیم دید، تقارن این سه عنصر در آثار بهزاد اتفاقی نیست و هر سه تمثیل از وجه شبیهی برخوردارند.^۱ در آغاز ما جداگانه به مفاهیم مثالی هر یک از این سه تمثیل می‌پردازیم و هم‌زمان معانی عرفانی آن را که بهزاد قطعاً با آن بیگانه نبوده است، بررسی می‌نماییم.

۱. درخت

اولین ویژگی وجودی درخت، حیات برزخی و وضع دو وجهی آن است؛ به این معنا که بخشی از درخت که به آن ریشه و اصل نام داده‌اند، در زمین جای دارد و در آن مخفی است^۲ و بخش دیگر آن که ساقه و شاخه‌ها و برگ‌ها یا گل و میوه باشد، در فضا و آسمان پراکنده‌اند و آشکار می‌باشند. بنابراین، درخت وجهی پیدا و وجهی پنهان، و وجهی زمینی و وجهی آسمانی، دارد؛ هم

۱. یادآور می‌شود که صخره‌ها عنصر چهارمی در فضای نگاره‌های بهزاد به شمار می‌روند که به بستر حوادث می‌مانند و با اشکالی که می‌سازند مانند موجوداتی جاندار در کنار عناصر دیگر، نقش مثالی عمده‌ای ایفا می‌کنند. در این مقاله از مطالعه آن‌ها و عناصر دیگر مانند ابر و آب و... صرف‌نظر می‌کنیم.

۲. ابن عربی (فتوحات، ج ۲، ص ۱۰۱) آفرینش هر چیز را در غیب می‌داند و از این جهت به ریشه درخت یا چنین مثال می‌زند: «والاصول کلها غیبٌ الا تربها قد ظهرت فی الشجر اصولها غیب، فان التکون غیب لا یشاهده احد... الجنین یتکون فی بطن امه فهو غیب».

بنابراین انسان اصالتاً گیاه (نجم) و با «نفخه الهی» به صورت درخت (یا شجره) درآمد است.^۱

البته ابن عربی از طرفی به سجود و تسبیح ذاتی و طبیعی گیاهان و (جسم) انسان و از طرف دیگر به سجود و تسبیح آگاهانه (روح) انسان اشاره می‌کند که پس از نفخه الهی می‌تواند به آن دست یابد و در اثر آن مانند درخت، به ایستادن و استقامت موصوف گردد.

دیرتر خواهیم دید که آگاهی به این شباهت میان انسان و درخت برای فهم آثار بهزاد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چه ترسیم انسانی به صورت شیخ در کنار درخت یا در زیر آن و یا در درون آن تمثیلی است از همین تقارن و حیات دو وجهی و برزخی میان آسمان و زمین که مورد توجه بهزاد بوده است. به این مسأله باز بیشتر توجه خواهیم نمود.

ب. پراکندگی در درخت و انسان

وجه دیگر شباهت میان درخت و انسان پراکندگی و تشاجر و درهم آمیختگی در درختان و در انسان‌ها می‌باشد. این نکته را ابن عربی از اشتقاق لغت «شجر» و «تشاجر»^۲ استنباط نموده است. در واقع درخت و انسان هر دو در هستی خود درهم و پراکنده آفریده شده‌اند و پراکندگی، ناگزیر سبب تشاجر و نزاع و خلاف و اختلاف است. بیان ابن عربی در این مقام، یعنی تقارن شجره و انسان از باب تشاجر و خلاف، بسیار گویا است:

واعلم ان الانسان شجرة من الشجرات انبتها الله شجرة لانجماً
لانه قائم على ساق وجعله شجرة من الشجرات الذي فيه لكونه
مخلوقاً من الأضداد والأضداد تطلب الخصام والتشاجر و

طرف و در دو نشأه دانسته است: واعلم ان النبات عالم وسط بين المعدن والحيوان
فله حكم البرازخ فله وجهان (ابن عربی، فتوحات، ج ۳، ص ۱۳۹).

۱. اشاره ابن عربی به سجود «نجم» (گیاه) و «شجر» (درخت) قرآنی است: والنجم
والشجر يسجدان (نجم: ۵). در تفاوت میان «نجم» و «شجر» گفته‌اند: «النجم ما
تنبت من الارض و لم يكن له ساق كالعشب والبقل... والشجر ما قام على ساق»
(مجمع البحرين الطريحي، قم مؤسسة البعثه، ۱۴۱۶ق) بنابراین «نجم» به گیاهی
گویند که مانند علف و سبزی پایه و ساقه ندارد و بر روی زمین می‌روید و «شجر»
به گیاهی گویند که ساقه دارد و در فضا می‌ایستد. یادآور می‌شود که ابن عربی سجود
گیاهان را سجودی فطری و طبیعی می‌داند ولی سجود درختان را برای حق مانند
سجود اشخاص می‌بیند که بر پای خود، ایستاده و تسبیح می‌گویند: سجود الشجر لله
سجود الاشخاص القائمین على ساق (ابن عربی، فتوحات، ج ۳، ص ۱۳۹).

۲. شجر الامر: اختلط، تشاجر القوم: تنازعوا و اختلفوا، المشاجرة: المنازعة. در واقع
هیأت نزاع گروهی انسان‌ها در تداخل و تنازع، ایشان را به هیأت درخت در هم رفته
شبیبه می‌سازد.

المنازعة... (ابن عربی، فتوحات، ج ۳، ص ۱۳۷).

شباهت نمادین با درخت

الف. درخت ممنوع (شجره منهیّه)

ابن عربی باز در رابطه میان انسان و درخت، جنبه نمادین درختی که آن را شجره منهیّه نامیده‌اند یادآور شده است. در نظر وی، چون انسان مانند درخت و شجره آفریده شده بود، از نزدیک شدن به «شجره» و درخت هم ممنوع گردید و البته این «شجره» هم چیزی جز نماد نفس خود او یا هواهای نفسانی او نبود. در واقع آدم از نزدیک شدن به این درخت ویژه یعنی از نزدیک شدن به نفس خود منع شده بود:

وفيه علم تشبيه الانسان بالنبات من حيث ماهو شجر لامن
حيث هو نجم و من هنا نهى أن يقرب الشجرة آدم فهو تنبيه على
نهيه ان يقرب اغراض نفسه و هواها... (همان، ج ۳، ص ۴۱۵)^۳

ابن عربی، باز در فراز دیگری از فتوحات، ضمن تفسیری بر آیه
قرآن، همین امر را تکرار می‌کند: «و لا تتبع الهوى» (ص ۳۸)
یعنی: هوی نفسه فهو الشجرة التي نهى آدم أن يقربها ای لا
تقارب به موضع النزاع و الخلاف فيؤثر فيك نشأة جسدك
الطبيعي العنصري...» (همان، ج ۳، ص ۱۳۸). بنابراین درخت
ممنوع نمادی از نفس و هواهای نفسانی انسانی است که باید
به آن نزدیک نشود.

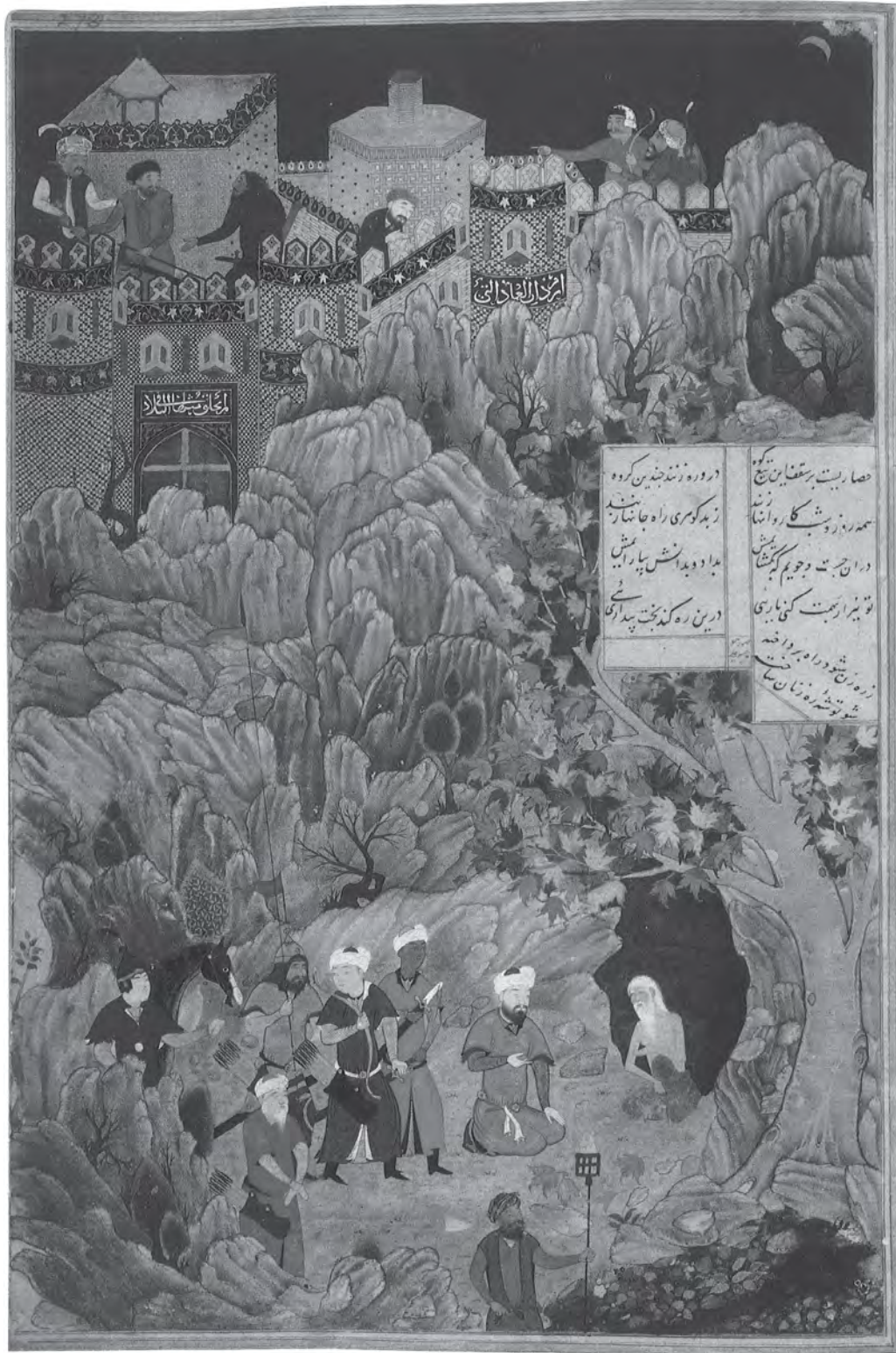
ب. درخت و نماد عشق و اندیشه

در ادبیات عرفانی، باز درخت گاهی به صورت نمادی از عشق،
یا اندیشه و حکمت، نمایان شده است:

— عشق: سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ق) با اشاره به گیاه عشقه

و پیچش آن به دور درخت و آن‌گاه فنای درخت میزبان، آن را
به عشق تشبیه کرده است. چه عشق با بدن آن می‌کند که عشقه
با درخت. اما عشق از «حبه القلب» زمین ملکوتی انسان
می‌روید، تا از او شجره طیبه‌ای بسازد و او را «روان مطلق»
گرداند:

۳. ابن عربی حتی در تعیین درخت ممنوعه، باز میان درخت و آدم به وجه مشترکی
میان «آدم خلیفه» و «شجره منهیّه» اشاره می‌کند. به این معنا که چون پروردگار، آدم
را به خلافت برگزید و او مانند درختی بود، درختی را نیز شبیه او از میان درختان و
برای منع او از نزدیک شدن به آن معین فرمود: لما كان الانسان شجرة كما ذكرناه،
نهى الله اول انسان عن قرب شجرة عينها له دون سائر الشجرات كما هو الانسان شجرة
معينه بالخلافة دون سائر الشجرات.



نگاره ۱: همّت خواستن اسکندر از پیر، شرفنامه نظامی، بهزاد یا قاسم علی، هرات ۱۴۹۴، موجود در «British Library»

و اتحاد غریب دو وجه زمینی و آسمانی در یک موجود، به ویژه در نگاره‌هایی که پیر و درخت در کنار هم قرار می‌گیرند، انعکاس تمام دارد که در ادامه به آن توجه خواهیم نمود.

انسان و درخت مثالی طوبی

تا کنون شباهت و جودی یا تمثیلی انسان با درخت یا شجره به شکل عام مطرح بود، ولی در متون عرفانی شباهت انسان با درختان مثالی، زیباتر و تأمل‌برانگیزتر است. از آن جمله شباهت و مقایسه انسان با «شجره طوبی» بیشتر توجه را جلب می‌کند.

طوبی درخت بهشتی است که در اقلیم شاعران و عارفان جایگاه ویژه‌ای دارد و فراوان به آن استناد کرده‌اند.^۱ تمثیل درخت طوبی از آن جهت قابل ملاحظه است که این درخت میان آسمان و زمین معلق می‌باشد و از بهشت و جهان غیب در جهان محسوس آویخته و پراکنده شده است.

اگر درختان دیگر ریشه در زمین و شاخه‌ها در آسمان دارند، این درخت ریشه در آسمان و شاخه‌ها در زمین دارد؛ اما به ویژگی غیبی بودن آن، در دسترس هر کس نیست؛ تنها آنان که به معرفتی غیبی دست می‌یابند و کرداری نیکو دارند، به شاخه‌ای از آن می‌آویزند.^۲ باید افزود که شباهت این درخت با آدم، شباهت او در شرف آفرینش نیز می‌باشد. در واقع شجره طوبی نیز مانند آدم به دست حق آفریده شده است. از انسان‌ها، تنها آدم و از درختان، تنها طوبی، از این ویژگی برخوردارند که حق خود متولی آفرینش آن‌ها بوده است (ابن عربی، فتوحات، ج ۱، ص ۱۲۲).^۳

۱. سهروردی در رساله «عقل سرخ»، درخت طوبی را از قول پیر چنین ترسیم نموده است: «پس پیر را گفتم درخت طوبی چه چیز است و کجا باشد؟ گفت درخت طوبی درختی عظیم است، هر کس که بهشتی بود چون به بهشت رود آن درخت را در بهشت ببیند... گفتم آن را هیچ میوه بود؟ گفت هر میوه ای که تو در جهان می بینی بر آن درخت باشد و این میوه، که پیش توست از ثمره اوست. اگر نه آن درخت بودی، هرگز پیش تو نه میوه بودی و نه درخت و نه ریاحین و نه نبات. گفتم میوه و درخت و ریاحین یا او چه تعلق دارد؟ گفت سیمغ آشنایه بر سر طوبی دارد، بامداد سیمغ از آشنایه خود به در آید و پر بر زمین بازگستراند، از اثر پر او میوه درخت پیدا شود و نبات بر زمین» (سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۲۳۲).

۲. صدر المتألهین نیز شجره طوبی را رمزی از اسرار و معارف الهی دانسته است که با خرد بشری به آن دست نمی‌یابند و به همین دلیل نیز با استناد به حدیثی از حضرت صادق (ع) به این مضمون که «درخت طوبی درختی بهشتی است که ریشه‌های آن در خانه علی و شاخه‌هایش در دل هر مؤمن واقعی است» کسب این معارف را جز از راه نبوت محمدی (ص) و ولایت علوی (ع) ممکن نمی‌داند (ر.ک: ملاصدرا، عرشیه، ص ۲۰۳).

۳. مطابق روایتی، حق تعالی خود متولی آفرینش بهشت عدن و کاشتن درخت طوبی و نگارش الواح تورات بوده است.

در عالم انسانیت که خلاصه موجودات است، درختی است منتصب القامة که آن به حبه القلب پیوسته است و حبه القلب در زمین ملکوت روید، هر چه دروست جان دارد... آن حبه القلب دانه‌ای است که باغبان ازل و ابد... در باغ ملکوت «قل الروح من امر ربی» (اسرا: ۸۵) نشانده است و به خودی خود آن را تربیت فرماید... و چون مدد آب علم... بانسیم... از یمن یمین الله بدین حبه القلب می‌رسد، صد هزار شاخ و بال روحانی از او سر بر می‌زند... پس حبه القلب که آن را «کلمه طیبه» خوانند «شجره طیبه» شود... از این شجره عکسی در عالم کون و فساد است که آن را ظل خوانند و بدن خوانند و درخت منتصب القامة خوانند، و چون این شجره طیبه بالیدن آغاز کند و نزدیک کمال رسد، عشق از گوشه‌ای سر برآرد و خود را در او پیچد تا به جایی رسد که هیچ نم بشریت درو نگذارد. و چندان که پیچ عشق بر این شجره زیادت می‌شود عکسش که آن شجره منتصب القامة یعنی بدن است ضعیف‌تر و زردتر می‌شود تا به یکبارگی علاقه منقطع گردد. پس آن شجره (یعنی انسان) روان مطلق گردد و شایسته آن شود که در باغ الهی جای گیرد که «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» (فجر: ۳۲) و چون این شایستگی از عشق خواهد یافتن، عشق عمل صالح است که او را بدین مرتبت می‌رساند» (سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۲۸۷-۲۸۹).

بنابراین در نظر سهروردی، عشق مانند پیچش عشقه به دور تن، روان انسان را از پلیدی نفس خود می‌رهاند و او را که اینک شجره طیبه‌ای است، شایسته باغ ملکوت و بهشت عدن می‌سازد.

— اندیشه: در جای دیگر باز سهروردی «شجره مبارکه» را فکر و اندیشه‌های روحانی دانسته است:

قوة فکر چون مشغول شود به امور روحانی و روی به معارف حقیقی آرد، او «شجره مبارکه» است؛ زیرا که، همچنان که درخت را شاخ‌هاست و میوه‌ها، فکر را نیز شاخ‌هاست و آن انواع افکار است که بدان میوه نور یقین رسد، چنان‌که در قرآن آمده: «الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا» (یس: ۷۹). الشجرة فکرت است، سبزی او آن است که مطلع شود بر طریق نظر و به بازگشت به عالم قدس (همان، ص ۱۸۱).

همان‌گونه که ملاحظه شد، در این تمثیل‌های ظریف عرفانی، شجره بودن انسان، از طرفی نماد وجه ملکوتی و آسمانی انسان و از طرفی نماد وجه نفسانی و ملکی او می‌باشد. این تشابه درخت و انسان در حیات برزخی یا مقام جمعی یعنی ترکیب

۲. پرنده

پرنده نیز زندگانی دوگانه‌ای میان زمین و آسمان دارد. بال‌هایش او را برای پرواز در افق‌های دور آماده ساخته است، ولی ناگزیر باید به زمین بازگردد و از آن تغذیه کند. پرنده بر بلندی‌ها و شاخه‌های درختان نیز می‌نشیند و بر سر آن‌ها لانه می‌سازد و از این رو پرندگان، مکملی برای درختند. به درختان طراوت تازه‌ای می‌بخشند و با نغمه‌های خود، سکوت درخت و با جنبش خود، سکون درخت را جبران می‌کنند. پرنده بر بالای شاخ زنده، تجسمی از یک زندگی بر زندگی دیگر و طراوتی بر طراوت دیگر است. لانه و تخم و جوجه پرندگان هم بر روی درخت، تصویری از آهنگ زندگی و عشق به حیات و هم‌نشانی از دوران حیات یعنی بدایت و نهایت و هماهنگی آن با گذر زمان می‌باشد.

به طور کلی پرنده تمثیل دو عنوان مهم و کاملاً مختلف در ادبیات عرفانی است که از یکی به عنوان رفعت جان آدمی و از دیگری به عنوان غربت جان آدمی می‌توان یاد نمود:

الف. رفعت جان آدمی

زندگی برزخی پرنده به‌ویژه پرواز او در آسمان و در افق‌های بلند و دور و قرار او بر شاخه‌ها و بلندی‌ها، از او تمثیلی نیرومند و زنده به وجود آورده است که شاعران و هنرمندان نمی‌توانسته‌اند از آن بگذرند. عارفان برای تمثیل جان آدمی و سیر و سلوک او به بلندی‌های معرفت، فراوان به پرندگان مثل زده‌اند. منطق الطیر و داستان سیر و سلوک مرغان در جست‌وجوی سمیرغ بر قلّه قاف و وحدت سی مرغ در سمیرغ داستانی آشناست. مولانا نیز در مثنوی به یکی از فرازهای کتاب خود عنوان «صفت اجنحه طیور عقول الهی» داده است که در آن به وضوح پرندگان و به‌ویژه طوطی در بندار رمزی از رفعت جان اولیای حق و غربت ایشان دانسته است که صورت بر خاک دارند و جان در فضای لامکان.

قصه طوطی جان زین سان بود
کو کسی، کو محرم مرغان بود؟
کو یکی مرغی، ضعیفی بی‌گناه
و اندرون او سلیمان با سپاه

همان‌گونه که ملاحظه شد، درختان نه تنها در عالم واقع و ظاهر با انسان همزیستی دارند، بلکه در عالم خیال و مثال نیز با یکدیگر در رابطه‌اند. دنیای خیال یا مثال، دنیای گسترده‌ای است که کرانی برای آن متصور نیست و مانند جهان غیب و معنی، تنها ظهور و تجلی آن می‌تواند آن را برای ما قابل رؤیت کند. نقش نگارگر نیز چیزی جز نمایش و ترسیم این روابط ناپیدا و نامرئی نمی‌باشد.

بنابراین در نگاره‌های بهزاد سبزی و طراوت همیشگی درختی را که پیری در زیر آن نشسته است، باید رمزی از سبزی و طراوت معنوی انسان کامل دانست. در برخی نگاره‌ها حتی پیچش و چرخش درخت به شکل پیچش و چرخش پیکر پیر در می‌آید (نگاره‌های ۱ و ۲).

یادآور می‌شود که تعامل و تقارن طراوت معنوی پیر و درخت در سنت‌های دینی گاه مانند یک آیه و معجزه نمایان می‌شود:

— در قرآن (مریم: ۲۳) پس از آن که درد زایمان، حضرت مریم^(ع) را به زیر نخل خرما می‌خشک‌کشاند، درخت سبز و پرثمر شد و آن حضرت از میوه تازه آن تناول فرمود: *أَلْجَاهَا وَجَع الْوَالِدَةَ إِلَى جِذَعِ نَخْلَةٍ فِي الصَّحْرَا يَابَسَةً لَيْسَ لَهَا ثَمَرَةٌ وَلَا خَضْرَاءُ وَكَانَ الْوَقْتُ شَتَاءً (طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۱۲).*

— راهبی که پیامبر اسلام را در خردسالی (نه یا دوازده سالگی) در سفر شام (همراه با عمویش ابوطالب) مشاهده کرده بود، در میان نشانه‌هایی چند، از جمله گردش شاخه درختی را برای حفاظت چهره آن حضرت از گرمای آفتاب سوزان، دلیلی بر پیامبری آینده او گرفته بود (آداس ۲۰۰۷: ۱۰۶).

باید افزود که ظاهراً وجود این تقارن و تعامل در سنت هنر دینی اهل کتاب نیز امری آشنا بوده است: در تصویری تمثال حضرت ابراهیم^(ع) را در حال پذیرایی از مهمانان ناشناس (در حقیقت فرشتگان فرستاده: تورات، سفر پیدایش، ۱۸: ۱-۱۵)^۱ زیر درختی می‌بینیم که خمیدگی درخت کاملاً به شکل خمیدگی پشت آن حضرت در آمده است (نگاره ۳).^۲

۱. داستان دیدار و پذیرایی از این فرشتگان (به ظاهر مهمانان ناشناس) را با اختلافی در خور توجه، در قرآن (از جمله در دو سوره هود: ۶۹ و ذاریات: ۲۶) نیز می‌توان ملاحظه کرد.

۲. این نگاره را آقای فیلیپ فور (Philippe Faure) از دانشگاه اُریلن فرانسه برایم فرستادند که از ایشان صمیمانه سپاسگزارم.

چون بنالد زار، بی شکر و گِلِه
افتد اندر هفت گردون غلغله
صورتش بر خاک و جان بر لامکان
لامکانی فوقِ وهم سالکان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، ب ۱۵۷۵-ب)

میان آسمان و زمین و یا ملک و ملکوت مطرح گردد.^۲
در اینجا ما از پرداختن به پرندگان مثالی مانند سیمرغ و
سمندر و غیر آن صرف نظر می‌کنیم؛ چه در این مختصر مجال
شرح آن نیست.

۳. پیر

همان‌گونه که یادآور شدیم، در پاره‌ای از نگاه‌های بهزاد یا
نگارگران مکتب او، پیری همیشه سپیدروی و سپیدموی نشسته
یا ایستاده در زیر درختی تصویر شده است. در این نگاه‌ها
تقارن درخت و پیر نمی‌تواند اتفاقی باشد، اگر وضع پرند یا
پرندگان را بر روی درخت به دلایل زیباشناختی بتوانیم توجیه
کنیم، حضور پیری را در کنار درخت یاد درخت نمی‌توانیم
صرفاً به این دلیل مربوط نماییم. در واقع میان «باطن» درخت
و «باطن» پیر، در فضایی مثالی تعاملی وجود دارد که به سبزی
و طراوت درخت می‌انجامد یا سبزی و طراوت درخت دلیل
وجود بهار و یاری فرزانه است و خشکی آن نشان همراهی
ناهنجار. مولانا می‌فرماید:

آن درختی کوشود با یار جفت
از هوای خوش، ز سرتا پاسکفت
در خزان چون دید او یار خلاف
درکشید او رو و سر زیر لحاف

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ب ۳۴-۳۵)

در این باره با دقت در پاره‌ای متون عرفانی در باب منزلت پیر و
یا ملاحظه در برخی از نگاه‌ها، نمادوارستگی پیر به صورت‌های
مختلف ترسیم شده که از آن جمله به این موارد می‌توان اشاره
نمود:

— **سپیدی موی پیر**: در حقیقت، پیر انسانی از خودرها
شده و وارسته است. سالخوردگی و روی و موی سپید پیر بیش
از آن‌که رمزی از کمال و پختگی بشری او به‌شمار رود، از فنای
او و تجلی حیات روحانی و ملکوتی در حیات مُلکی او
حکایت می‌کند.

سپیدی موی در حقیقت رمز اضمحلال او صاف بشری پیر

۲. شمس تبریزی با اشاره به دوران شگفت‌آور کودکی خود در گفت‌وگویی با پدرش
از تمثیل مرغابی و مرغ خانگی چنین یاد کرده است: «اکنون ای پدر! من دریامی بینم
مرکب من شده است، و وطن و حال من این است، اگر تواز منی یا من از توام، درآ
در این دریا و اگر نه، برو بر مرغان خانگی» (شمس، مقالات، ص ۷۷).

در یکی از نقاشی‌های بهزاد که به «نزاع شتران»^۱ معروف شده
است (نگاره ۴)، حالت دو پرند بر روی شاخه‌های بلند درخت
جلب توجه می‌کند. در طرف چپ، یعنی طرفی که سیمرغ نیز
در حاشیه آن به گونه‌ای نامرئی ترسیم شده است، دو پرند در
کنار لانه‌ای با دو تخم پرند مشاهده می‌شود که نشانی از
استقرار زندگی بر بلندی‌های «درخت هستی» است.

برعکس در سمت راست همین نقش، اضطراب و نگرانی
پرندای بر روی شاخه کج و خشک و نگاه او به پرندای دیگر
که در اوج فضا و به سوی بلندی قاف و درخت بلند (سمت
چپ نقش) پرواز می‌کند، قابل توجه است.

ب. غربت جان آدمی

پرند گاه در پرواز خود از آشیانه و فضای آسمانی خود به دور
می‌افتد و گاه نیز به حبس در قفس محکوم می‌شود. در این حال
با داشتن بال، دیگر قادر به پرواز در هوا نیست و پای بند فضای
تنگ قفس خود می‌باشد. این تصویر عیناً همان گرفتاری جان
ملکوتی عارف در این دنیا و کالبد بشری اوست. در اشعار عرفا
فراوان از این غربت، با تمثیل پرند در قفس یاد شده است.
حافظ این غربت ملکوتی را چنین تصویر نموده است:

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
چندر روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

البته در این حال، عارف هم‌زمان به زندگی دوگانه خود آگاه
است، هم در تعلق جان خود به فضای «باغ ملکوت» آگاهی
دارد و هم به گرفتاری چندروزه خود در «بدن ناسوت». همان‌گونه که ملاحظه شد، این تمثیل‌ها و نمادها فقط به دلیل
زندگی برزخی مرغان میان زمین و آسمان میسر می‌باشد. حتی
در میان مرغان، مرغابی نیز که یک زندگی برزخی میان آب و هوا
دارد نمی‌تواند به عنوان تمثیلی روشن از زندگی برزخی انسان

۱. برای آگاهی از این اثر مهم بهزاد، ک: فیض ۱۳۸۷: ۲۰۶-۱۸۳.

— عزلت پیر در دل درخت

در نگاره‌ای دیگر در درون درخت و نه در زیر آن پیری صوفیانه در حال تفکر و تأمل، در خود فرو رفته است. هیئت او در دل درخت چنان به نظر می‌رسد که پیکر پیر به صورت بخشی از پیکر درخت درآمده است، و یا در وحدت و هماهنگی کامل با درخت به سر می‌برد و البته باز در اطراف او سبزی و شکوفایی درخت و زندگی و جنبش پرندگان نمایان می‌باشد (نگاره ۲).^۳ بنابراین در هر سه حالت، فضای نگاره و تقارن پیر و درخت بسیار تأمل برانگیز است.

— تعامل پیر و درخت در فضای مثالی نگاره

چنان‌که دیدیم، در شباهت میان پیر و درخت، به جز سبزی و طراوت معنوی، این شباهت به معنای شباهت وجودی میان هر دو یعنی زندگی برزخی میان زمین و آسمان نیز می‌باشد. پیر نیز کالبدی بشری دارد و مانند مردمان در میان ایشان زندگی می‌کند، ولی در واقع روان او مانند درختی تنومند و سبز در آسمان و در افق معنا افراشته است و مانند پرندۀ ای در فضا جولان می‌کند. نامیده‌اند و داستان ملاقات اسکندر با پیری در غار و در تاریکی شب مطابق قصه شرفنامه نظامی ترسیم شده است. اسکندر که از فتح قلعه‌ای محکم بر بالای کوه که در تصرف راهزنان و دزدان درآمده است، ناتوان می‌ماند، تنها چاره را در همت خواستن از زاهدی غارنشین می‌جوید. این اشعار در نگاره دیده می‌شود:

حصاریست بر سقف این تیغ کوه
درو ره‌زنانند چندین گروه
همه روز و شب کاروان‌ها زبند
ز بدگوهری راه‌جان‌ها زبند
در آن جست و جویم که بگشایمش
به داد و به دانش بیارایمش
تونیزار به همت کنی یاری
در این ره کنسد بخت ییاری
ز ره‌زن ششود راه پرداخته
شود توشه ره‌زنان ساخته

ضمناً بر سر در قلعه که شباهتی به قلعه دزدان ندارد و بنای رفیع و زیبایی را نشان می‌دهد، بخشی از این آیه قرآن مناسب مقام برج و بخشی بر سر در آن رسم شده است: ارم ذات العمدات لم یخلق مثلها فی البلاد (فجر: ۷). با مراجعه به شرفنامه نظامی (ص ۱۰۶۰) ملاحظه می‌کنیم که نظامی در ستایش اسکندر (البته اسکندر آرمانی و نه تاریخی) او را در همت خواستن از درویشان و زاهدان ستوده است:

کجا زاهدی خلوتی یافتی
به خلوتگهش زود بشتافتی
به هر جا که رزمی برآستی
از ایشان به همت مدد خواستی

۳. ذیل نگاره این بیت را می‌خوانیم:

در کنج عزلت تنها نشستم
چندان که رفتم از یاد مردم.

در اوصاف ملکوتی اوست. برعکس سیاهی مو نشان ناپختگی و بقایای وصف خلقی و یا وصف زمینی او می‌باشد. این نکته را سید برهان‌الدین محقق ترمذی^۱ در تقریرات خود به این صورت بیان نموده است: «شیخ را همه موی سپید باشد که هیچ سیه نمانده باشد ... موی سیاه صفت خلق است ...» (محقق ترمذی، معارف، ص ۳۵-۳۶).
مولانا نیز همین نکته را درباره پیر به این گونه بیان نموده است:

شیخ کی‌ود؟ پیر یعنی موسپید
معنی این موبدان، ای کژ امید
هست آن موی سیاه هستی او
تاز هستیش نماند تار مو
چون که هستیش نماند، پیر اوست
گر سیه موباشد او یا خود دو پوست
هست آن موی سیه وصف بشر
نیست آن مو، موی ریش و موی سر

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ب ۱۷۹۰-۱۷۹۴)

بنابراین پیر به این معنا، «پیر ماه و سال» نیست، بلکه به معنای رهایی و وارستگی او از اوصاف خلقی و بشری است.

— **عریانی و لاغری پیر**: در پاره‌ای دیگر از نگاره‌ها، حالت فنا و وارستگی یا عزلت و انزوا پیر نه با موی سفید، بلکه با عریانی و لاغری مفرط و اندام تکیده تصویر شده است. در نگاره‌ای، پیر مانند مرتاضی در درون و یا در کنار غاری ظاهر می‌شود و سلطان و خدم و حشم پادشاه در برابر او به احترام ایستاده و یا نشسته‌اند ولی باز همواره درختی سبز و تنومند، با رنگ‌های شاد و پر طراوت بالای سر او یا در کنار او مشاهده می‌شود (نگاره ۲).^۲

۱. سید برهان‌الدین محقق ترمذی که خود شاگرد سلطان بهاء ولد (پدر مولانا) بوده پس از مرگ وی به مدت نه سال تربیت جلال‌الدین جوان را به عهده داشته است. مولانا در آثار خود او را بسیار ستوده است، از جمله این بیت مثنوی (دفتر دوم، ب ۱۳۱۹) در شأن او گویاست:

پخته گرد و از تغیر دور شو
رو چو برهان محقق نور شو

برای اطلاع بیشتر از حالات وی به مقدمه فروزانفر بر کتاب معارف (مجموعه مواظ و کلمات سید برهان‌الدین محقق ترمذی)، چاپ اداره کل نگارش وزارت فرهنگ مراجعه شود.

۲. این نگاره اثر بهزاد (یا قاسم علی) است که آن را «همت خواستن اسکندر از پیر»

ادبیات عرفانی ما از این هم‌زیستی مبارک و رحمت مضاعف که در نهایت به آسودگی و آسایش دیگران می‌انجامد فراوان یاد شده است. چند نمونه آشنای ذیل را یادآور می‌شود:

— در قرآن کریم مریم عذرا^(ع) را درد زایمان (مخاض) به زیر نخل خرما کشاند (مریم: ۲۳) تا بر آن تکیه کند و از رطب تازه آن تناول فرماید و از چشمه‌ای که معجزه‌آسا از زیر پای او سرازیر شده است، بنوشد.^۲

— حضرت موسی^(ع) نیز در شب سرد و تاریک در سرزمین مبارک (بقعة المبارکه)، نور حق را از درختی ساطع دید و ندای حق را از درختی شنید: فلما أتاها نودی من شاطئ الواد الايمن فی البقعة المباركة من الشجرة (قصص: ۲۸).^۳

— «بیعت رضوان» نیز در زیر درخت و «تحت الشجرة» انجام پذیرفت و خداوند در قرآن خشنودی خود را از آنان که با پیامبر خدا «در زیر درخت» بیعت کردند، اعلام فرمود: لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیعونک تحت الشجرة (فتح: ۱۸).

— تصویر آسایش انسان بهشتی در زیر درختان و در زیر سدر و سایه خنک و ممتد آن (در برابر سموم گرم و سایه دود ناخوشایند یحوموم) تصویری دیگر از امتداد رحمت الهی است که باز در قرآن کریم با تمثیل درخت بیان شده است (واقعه: ۴۳-۴۴).

اکنون با این سوابق، درمی‌یابیم که ترسیم پیر در زیر درخت با فضای مثالی و تمثیلی درخت هماهنگی کامل دارد و پیر و درخت به سبب مناسبت و جود و ذاتی و هم‌به سبب شباهت

۲. در روایات ما به نقل از رسول گرامی (ص) آمده است: اذا ولدت امرأة، فلیکن اول ما تأکل، الزطب الحلو او التمر. فإِنَّهُ لو کان شیء افضل منه اطعمه الله تعالی مریم حین ولدت عیسی^(ع) (چون زنی زایید، نخستین چیزی که بایستی تناول کند رطب شیرین و یا خرما است، چه اگر چیزی از آن بهتر بود، حق تعالی، زمانی که مریم عیسی را زاد، از آن به او می‌خوراند) ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۵.
۳. شبستری با توجه به همین آیه می‌فرماید:

روا باشد انا الحق از درختی
چرا نبود روا از نیکبختی

که در این بیت تقارن «نیکبخت» (منظور حلاج است) و شجرة به عنوان محل تجلی و جلوه و ظهور حق قابل تأمل است. بیت دیگری از گلشن راز باز به همین نکته توجه دارد:

در آ در وادی ایمن که ناگاه
درختی گویدت آئی انا الله

در شرح گلشن راز (لاهیجی، شرح، ص ۵۱) این بیت چنین تفسیر شده است: «و درخت حقیقت انسانی است که مجالی تجلی ذات و صفات ربانی است.» بنابراین درخت و پیر یا انسان کامل هر دو جایگاه پذیرش تجلی الهی می‌باشند.



نگاره ۲: عزلت پیر، اثر ترابی، هرات ۱۵۸۷ (?)
موزه رضا عباسی، تهران، ایران

وجود شیخ نیز مانند «کلمه طیبه» قرآنی (ابراهیم: ۱۴) است که هر چند از حروف ترکیب یافته ولی مانند درختی ریشه دار و استوار توصیف شده است و شاخه‌های پربرگ و پر بار او در آسمان پراکنده‌اند و نیازمندان در هر زمان از سایه و ثمرات او بهره می‌برند.^۱

اگر پرندۀ بر روی درخت و در آغوش شاخه‌ها، به درخت، زیبایی مضاعفی می‌بخشد، انسان نیز در زیر سایه درخت، یادآور رحمت و طراوت درخت می‌باشد ولی حضور پیری یا انسان کاملی در زیر درخت نشان رحمتی بر رحمت است. در

۱. همان‌گونه که دیدیم، سهروردی بذر محبت را در دل «حبة القلب» و «کلمه طیبه» نامیده است که سرانجام به «شجرة طیبه» تبدیل می‌شود.



نگاره ۳: دو مینیاتور برداشته از انجیل Bible de Pampelune، منطقه کاتالونی (شمال اسپانیا)، ۱۱۹۰ م.، نگهداری در کتابخانه شهر آمین Bibliothèque municipale de la ville d'Amiens فرانسه

نیز جز برای نگارگران آشنا با ساحت حقیقت و عالم مثال میسر نمی‌باشد.

منابع

- ابن عربی، التجلیات الالهیه، تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ ش.
ابن عربی، الفتوحات المکیه، بیروت: دارصادر.
بلخی رومی، مولانا جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح و مقدمه و کشف الابیات از قوام‌الدین خرمشاهی، تهران: ناهید، ۱۳۷۵ ش.
سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تهران: انجمن فلسفه تهران، ۱۹۷۷ م.
شمس تبریزی، مقالات شمس، به کوشش محمدعلی موحد، تهران:

در فعل و آثار وجودی در حقیقت مکمل یکدیگرند. بنابراین هر دو زندگی برزخی و وصف زمینی و آسمانی دارند و هر دو نیز محل تجلی و جلوه رحمت حق‌اند. پیر و درخت هر دو نماد رحمت عام حق بر خلق و پناه آسیب‌دیدگان و سوختگان و رنج‌دیدگان‌اند. هر دو خستگان و سوختگان را به زیر سایه خود می‌طلبند^۱ و ایشان نیز در زیر سایه ایشان می‌آسایند.

با توجه به همین تقارن و تشابه است که سید برهان‌الدین محقق ترمذی می‌فرماید: «اکنون شیخ آن شجره است که تحت الشجره، هر که را درد حقیقت است بیا گو به نزد این درخت که وهژی^۲. این درخت اول طالب بود اکنون این درخت مطلوب شده است» (معارف، ص ۲۲) یا: «در سایه شیخ نشینی کی (که) ظل طویست.... تا از آفتاب دنیا خلاص یابی تا در زیر این درختی ایمنی چون از زیر این درخت بیرون آیی، در مانی...» (همان، ص ۴۱).^۳

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که ملاحظه شد، در نگاره‌های بهزاد و یا مکتب او میان درخت و پیر و پرندۀ در نگاره‌های بهزاد و یا مکتب او دارد. در واقع شکل و شکوفایی درخت، و یا سبزی و خشکی آن، انعکاس شکوفایی و یا خشکی و خشونت انسان و یا برعکس آن است. البته این تعامل در عالم خیال و مثال اتفاق می‌افتد؛ به این معنا که نهان و غیب انسان و نهان و غیب درخت در نگاره‌ها آشکار و محسوس می‌شوند. به بیان دیگر، در فضای نگاره امر معقول و نامرئی برای تماشاگر آشنا و دانا، مرئی و محسوس می‌گردد. اگر در ظاهر شراره انسان دوزخی در سبزی درخت تأثیری نداشته باشد و یا برعکس طراوت و لطافت درخت در خشکی و افسردگی انسان تأثیری نگذارد، ولی این اتفاق در فضای نگاره و در اقلیم مثال و خیال کاملاً ممکن می‌باشد؛ چه حقیقت دنیای نگاره ترسیم عالم مثال و تصویر مثالی و یا حقیقت هر چیز است و طبعاً رسم و رقم این حقایق

۱. در زبان فارسی «زیر سایه کسی بودن» به معنای او پناه او بودن به کار می‌رود و بی‌تردید این تشبیه، زیر سایه درخت را به یاد می‌آورد. «سایه افکندن» نیز به معنای توجه کردن، متوجه احوال کسی بودن است (ر.ک: فرهنگ معین، ذیل کلمه سایه).
۲. اشاره به آیه قرآن در داستان حضرت مریم (ع): و هژی الیک بجذع النخله... (مریم: ۲۵).
۳. یسار آور می‌شود که ابن عربی نیز در شرح «تجلی الشجره» از درخت به عنوان انسان کامل یاد نموده است: الشجره هی الانسان الكامل (ر.ک: ابن عربی، التجلیات، ص ۴۳).



نگاره ۴: نزاع شتران، بهزاد، تبریز ۱۵۳۰، مرقع گلشن، مجموعه کاخ گلستان، تهران، ایران.

خوارزمی، ۱۳۷۷ ش.

طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
 فیض، سیدرضا، ۱۳۸۷، «بهزاد صورتگر معنا: تأملی در یک اثر عارفانه
 از بهزاد»، آینه میراث، ش ۴۳، زمستان ۱۳۸۷، ص ۱۸۳-۲۰۶.
 لاهیجی، شمس‌الدین محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز،
 به کوشش محمدرضا بزرگ خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار،
 ۱۳۸۱ ش.

محقق ترمذی، سید برهان‌الدین، معارف، به کوشش بدیع‌الزمان

فروزانفر، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۳۹ ش.

ملاصدرا، عرشیه، ترجمه و تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران: مولی،
 ۱۳۹۱ ش.

نظامی، کلیات نظامی، تصحیح وحید دستگردی، تهران: نگاه،
 ۱۳۸۱ ش.

Addas, Claude, *Dictionnaire du Coran, sous la direction de Mohammad Ali Amir Moezzi*, ed. Robert Laffont, Paris, 2007, p.106, réf. Bahîrâ.

گزین سیرا